

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه
۰۹ اگست ۲۰۲۲



یونس نگاه

امتحان آن مؤمن

نفر دیروز گفته بود به مسجدی که از پول کفار ساخته شده است نماز نمی‌خواند. وقتی از تلویزیون بیرون شد از پشت ابر صدا آمد: «آفرین مؤمن. تو راه درست را انتخاب کرده‌ای.

مؤمن گفت: خواهش می‌کنم وظیفه ماست.

صدا گفت: اینالی بچیم بیا عمل کن.

مؤمن گفت: به چشم.

صدا گفت: بوت‌هایت را بکش که چرمش کفری است.

مؤمن کشید.

صدا گفت: رخت تنبانت پاکستانی ولی ماشینی که در پاکستان این تکه را بافته از پرزهای کفری ساخته شده است.

مؤمن گفت: چه کار کنم؟

صدا گفت: یا بکش، و یا تا خانه آن را بپوش، اما وقتی خانه رسیدی شکم ده نفر فقیر را سیر کن، و ده رکعت نماز توبه بخوان. آن وقت از پشم بزهای قریه نهنهات برای خود تنبان دوخته با قامت راست راه برو.

مؤمن دومی را انتخاب کرد و تنبان را نکشید. صدا پرسید زیر تنبان شرت داری؟

مؤمن دروغ گفت: نه ندارم. ما شورت نمی‌پوشیم.

صدا گفت: بچیم مه زیر شرتت را هم می‌بینم. همو خال زیر تخمایت هم از مه پنهان نیست. خو خیر. برو به خاطر شرت چینی‌ات هم دو نفر را سیر کن و دو رکعت نماز توبه بخوان.

مؤمن گفت: چشم صدا صاحب.

صدا گفت: در سرت حتی همان سخنان مؤمنانه هم بی‌ارتباط به صنایع و پول کفار نیست. ورق کتابی را که خوانده‌ای با صنعت کفری تولید شده. رنگی که با آن کتاب‌های‌تان چاپ شده کفری است. مویت با شامپوی کفری شسته شده.

مؤمن گفت: والله به بالله من شامپو استفاده نمی‌کنم. با دوغ می‌شویم.

صدا گفت: بچیم به مه دروغ نگو. چند وقت است شامپو می‌زنی. حتی اگر با دوغ هم شسته باشی، در دوغ نشانه کفر پیدا میشه. گوسفند و گاو تان واکسین میشن. واکسین ساخت کفار است. بزهای تان مریض میشن، و دواي شکم‌دردی بزتان هم ساخت کفار است.

مؤمن گفت: چه کار کنم؟

صدا گفت: درس‌هایت را از سر بخوان. گوشت و پوست و استخوانت که با گندم کمکی، شیر بیگانه، ماست وارداتی، سبزی و میوه‌ای که با دارو و پاروی کفری تولید شده همه آلوده است. برو تن و سر و ذهنت را از نو و با مواد سچة اسلامی و وطنی بساز.

مؤمن کم نیاورده گفت: چشم. می‌سازم.

صدا گفت: آفرین. اعتماد به نفست را از دست نده.

مؤمن گفت: اجازه است بروم خانه.

صدا گفت: بلی. اما نه با موتر، نه از روی سرک، نه با بایسکل، نه با موترسایکل و نا با پول. چون همه این‌ها با سرمایه یا دانش یا ماشین کفار ساخته شده است.

مؤمن گفت: چه کار کنم؟

صدا گفت: چشم‌هایت را بسته کن. من چُف می‌کنم. بعد چشم‌هایت را باز کن به خانه رسیده‌ای.

مؤمن چشم‌هایش را بست و کسی پشت گوشش گفت: چُف‌ف...

چند ثانیه بعد صدا دستور داد: باز کن ملا صاحب.

مؤمن چشم‌هایش را باز کرد و دید روبه رویش دروازه‌بان همان تلویزیونی که در آن لاف زده بود ایستاده و بُلُق سیل داره.

مؤمن پرسید: من کجا هستم؟

دروازه بان گفت: پیش دروازه تلویزیون.

مؤمن پرسید: تو کیستی؟

دروازه‌بان گفت: من دروازه بان.

مؤمن پرسید: من چه کار می‌کنم؟

دروازه بان گفت: نفمی فهمم چند دقیقه است که این‌جا ایستاده‌ای و با خود مین می‌کنی.»

مؤمن موتر لندکروزرش را سوار شده رفت.